بررسی یکی از وعده‌های دولت در انتخابات

سهم اقوام یا سهم اقوام؟!

■ مالک شیخی زازرانی* ■

با معرفی کابینـــه دوازدهم به مجلس، موضوعی که از طرف هر دو طیف سیاسی کشور مورد نقد قرار گرفته است، عدم تحقق وعده‌های آقای روحانی در انتخاب وزراســت؛ وعده‌هایـــی از قبیل انتخاب وزرای جـــوان، معرفی بانوان وزیر و در نظر گرفتن سهم اقوام در دولت. با انتقادات وارد شده در موضوعات فوق، هفته گذشته اسحاق جهانگیری، معاون اول رئیس‌جمهور به سیاق پاسخگویی‌های مدرن و غیرعمومی دولت، در توئیتر خود اعلام کرد: «باید ســـهم جوانان، زنان و اقوام را عملاً در مدیریت‌های ارشد، میانی و محلی کشور بیشتر کرد». در نظر گرفتن سهم اقوام یکی از آن وعده‌های مهمی بود که مکرر در ایام انتخابات یازدهم و دوازدهم مورد تاکید قرار می‌گرفت که بحق برای جذب آرا در کشـــور ما با در نظر گرفتن تنوع قومی، اســـتراتژی هوشمندانه‌ای بود. تجربه شیرین سرمایه‌گذاری بر جذب آرای اقوام در دولت یازدهم، آقای روحانی را بر آن داشت تا در انتخابات دوازدهم ریاست‌جمهوری نیز وعده‌هایی را برای اقوام تدارک ببیند. وعده‌هایی که در ادبیات فولکلور ایران به «وعده‌های ســـر خرمن» معروف است اما با کمی دقت در عملکرد دولت و نزدیکان دولت یازدهم و دوازدهم متوجه خواهیم شـــد گویا سوءتفاهمی در قالب چندوجهی بودن زبان فارسی رخ داده و تاکید جناب روحانی بر «سهم اقوام»، به معنای جمع مکسرِ قوم‌های ایرانی نباید باشد و فی‌الواقع ســـهم اقوام به معنای «سهم اقوام و خویشاوندان» اعضای دولت در دستگاه‌های اداری کشور باید معنا شود که البته در دولت قبل و دولت حاضر حقاً و انصافاً بدرستی رعایت شده و جای نقد باقی نمی‌گذارد به‌طوری که اقوام منتسب به وزیر، معاون وزیر یا مسؤولان ذی‌قدرت، در سمت‌های مدیریتی گماشته شده‌اند که نه تنها صلاحیت احراز آن را نداشته‌اند، بلکه اعتماد عمومی را نسبت به عدالت در نظام اجتماعی مخدوش کرده‌اند. از انتصـــاب «برادرزاده معاون وزیر امور خارجه» در بانک مرکزی و «پســـرعموی مشاور وزیر نفت» در وزارت نفـــت گرفته تا انتصاب «داماد برادر وزیر اقتصاد» در یک مجموعه فولادی با سفارشات مؤکد! در سیاست و جامعه‌شناســـی، خویشاوندگرایی و انتصاب اقوام افراد ذی‌نفوذ به واســـطه رانت، با اصطلاح نپوتیســـم (Nepotism) معرفی شـــده است. در تاریخ صدها مورد در مذمت و نکوهش «نپوتیسم» دیده می‌شود تا جایی که حدود صد و اندی ســـال پیش در قانون اساســـی و متمم قانون اساسی مشروطه، نصب برادران و اعمام و بنی‌اعمام و وابســـتگان خاندان قاجاریه به مشاغل وزارت منع شده و مجلس زیر بار نرفته کـــه «کامران میرزا» عمو و پدرزن محمدعلی شاه وزیر جنگ شود تا جایی که از دولت بر سر کار خواستند پدرزن و عم شاه را برکنار کند و کابینه هم این کار را انجام داد. کمی قبل‌تر از این قانون، جمله معروف امیرکبیر به ناصرالدین شاه را نیز خوانده‌ایم که در جهت مخالفت با انتصاب یکی از اقوام توصیه شـــده قاجار، طی نامه‌ای به شاه قاجار می‌نویسد: «..اعلیحضرت بدانند که اداره مملکت با توصیه عمه و خاله نمی‌شـــود». در دیگر کشورها البته قاعده‌ای به نام اصل ضدنپوتیسم وجود دارد که از انتصاب اقوام مسؤولان دولتی و حتی ارائه توصیه‌های آنان جلوگیری می‌کند. در قرن ۱۹ یکی از رؤسای جمهور آمریکا مقامات را ســـر میز ناشتایی که در آشپزخانه کاخ ســـفید چیده می‌شد از میان دوستان و بستگان و افرادی که توصیه شـــده بودند انتخاب می‌کرد. این جلســـات که به «محفل آشـــپزخانه» معروف شـــده بود، مورد اعتراض آمریکاییـــان قرار گرفت و و بعدها با مطرح شـــدن قاعده ضدنپوتیسم، استخدام بستگان از سوی مدیر یک موسسه عمومی و حتی رعایت حال آنان ممنوع شد. این فرآیند در انقلاب روسیه هم دامنگیر انقلاب شد و منجر به پیدایش طبقه ممتاز و حکومت‌گری شـــد که به « نومانکلاتورا » شهرت یافت؛ نومانکلاتورا (Nomenklatura) واژه‌ای روســـی اســـت که از اواخر حیات اتحاد جماهیر شوروی پیشـــین وارد فرهنگ سیاســـی شـــد. منظور از این واژه، گروهی بســـته و کاست‌گونه است که صرف‌نظر از لیاقت و کارآیی، همواره در فهرست تصدی مشاغل عالی اداری با بهره‌مندی از امکانات دولتی، اقلیتی بهره‌مند از امتیازات خاص را تشکیل می‌دادند. در جامعه‌شناسی سیاسی البته گاهی از این گروه به‌عنوان بـــورژوازی بروکراتیک نیز یاد می‌شود؛ یعنی گروه صاحب ثروتی که از قِبَل دیوان‌سالاری دولتـــی ارتزاق می‌کنند و منافع آنها در حفظ و ابقای این اقتدار است. این پدیده از این رو خطرناک است که گروهی تقریباً بسته از مدیران فاقد صلاحیت، با اشغال پست‌های مدیریتی رزومـــه‌ای پر و پیمان برای خود تهیه می‌کنند و به‌واســـطه همین رزومه‌های بی‌مایه و سفارشـــی، بدون کنترل جدی از ســـوی نهادهای نظارتی سالیان طولانی در مناصب عالی مدیریتی جای خوش می‌کنند و طبقه‌ای از مدیران مادام‌العمر را تشـــکیل می‌دهند. وجود اینگونه مدیران مادام‌العمر و دائم‌المدیر به‌طور نظام‌مند به واسطه «ژن خوب» میراثی آنها در ساختار سیاسی کشور نهادینه می‌شـــود و به واســـطه همین اکتساب مناصب مدیریتی آفت‌ها و آسیب‌های دیگری نیز وارد می‌آید که از جمله آنها به‌سرخوردگی نیروهای شایسته، ایجاد فساد سازمان‌یافته، بی‌اعتمادی عمومی نسبت به کارآیی نظام و سیاست‌زدگی تمام عرصه‌های جامعه می‌توان اشاره کرد. اما مهم‌تر از همه این آســـیب‌ها، چیزی که اکنون نیز ارزش‌های جامعه را بشدت تهدید می‌کند، اضمحلال آرمان‌های یک انقلاب مردمی توســـط طبقه اشـــرافی مدیرانی است که همواره مدیرند و روزبه‌روز اشـــرافی‌تر می‌شـــوند و خود را از بدنه جامعـــه جدا کرده و به ســـمت مصرف‌گرایـــی و زندگی تجملی پیش می‌روند. نمونه این پول‌های بادآورده از طریق احراز مناصب مدیریتی و اقوام‌گرایی‌های خاص حاصل از مدیریت مادام‌العمر را اکنون در دســـتان برخی مسؤولان می‌بینیم که به‌وسیله ارتزاق از بیت‌المال صاحب دارایی‌ها و املاک فراوانی‌اند و از ســـوی دیگر، کارگرانی را مشاهده می‌کنیم که تنها به جرم اینکه از ژن خوب یک معاون وزیر یا مسؤول دولتی بی‌نصیبند روز به روز بیچاره‌تر می‌شوند. شـــوربختانه، پدیده خویشاوندســـالاری همچون طاعون، آرام آرام به‌کل کشور نیز تعمیم پیدا کرده و در شهرستان‌ها و استان‌ها نیز انتصابات خویشاوندان به‌وضوح قابل لمس است. موضوعی که با تکمیل شدن اطلاعات افراد منتسب، در آینده‌ای نه چندان دور رسانه‌ای خواهد شد. همانطور که در بالا عنوان شـــد تجربه تاریخ جهان و ایران نشـــان می‌دهـــد تمرکز و تـــداوم طولانی قدرت در دســـت یک گروه محدود، به پیدایش طبقه جدید و استیلای ساختار «الیگارشیک» (حکومت گروهی معدود و کم‌وبیش بسته) می‌انجامد؛ الیگارشـــی (Oligarchie) در اینجا، مفهومی را تبیین می‌کند که نه‌تنها حکومت در دســـت یک گروه کوچک اســـت، بلکه این گروه حکمران و کوچک و فاسد است که در برابر توده مردم مسؤول نیست یا از جهات دیگر مورد بیزاری همگان است. الیگارشی همچنین به حاکمیت عـــده‌ای اندک نه‌تنها در زمینه حکومت کشـــور، بلکه به حکومت عده‌ای هم‌مسلک یا گروه کوچک در هر مجمع اشاره دارد که در توده مردم ایران به عنوان« هم‌باند» آنها را می‌شناسیم. اعضای این الیگارشی بتدریج خویشان خود را برمی‌کشند و در قدرت سیاسی یا ثروت، سهیم می‌کنند. الیگارشی در ایران طی سال‌های خیر از راه نپوتیسم محقق شـــده که این فرآینـــد، در صورت تـــداوم و ثبات طولانی می‌تواند در مقابل دموکراسی قد علم کرده و اعتماد مردم نســـبت به عدالت را خدشـــه‌دار کند. «رابرت دنهارت» از صاحبنظران برتر مدیریت در کتاب «تئوری‌های سازمان دولتـــی» جمله‌ای طلایی دارد؛ وی می‌گوید: «هیچ چیز، نه خطاهـــای قضاوت، نه عـــدم کارآیی، نـــه ضایعات، نه مالیات‌های سنگین، نه وجود مقررات بیش از حد، نه حتی شکست در جنگ، ریشه دولت را نمی‌لرزاند، جز وجود این بـــاور که عامه مردم تصور کنند حاکمان و مدیران دولتی به جای منفعت عامه موکلان خود(مردم و سهامداران)، به منفعت شخصی و فامیلی خود می‌اندیشند».

*دانشجوی دکترای مدیریت

■ ■ ■

وقتی ۶۰ درصد جمعیت ایران نیست و نابود شدند

درباره بزرگ‌ترین نسل‌سوزی قرن بیستم

جنگ اول جهانی و قحطی بزرگ ســـال‌های ۱۹۱۷ تـــا ۱۹۱۹ کـــه در نتیجه آن گریبانگیر ملت ایران شـــد، بزرگ‌تریـــن مصیبت تاریخ این مملکت و حتی به مراتب خانمان‌سوزتر از حمله مغول در قرون وسطی بود. بررسی اسناد وزارت خارجه آمریکا درباره جمعیت ایران در طول سال‌های ۱۹۱۰ تا ۱۹۲۰ نشان می‌دهد ۱۰ تا ۱۳ میلیون نفر از ایرانی‌ها در طول جنگ اول جهانی به دلیل گرسنگی و بیماری جان باختند. در این مقاله ابتدا تلاش نویسندگان روس و انگلیسی را برای ارائه آمارهای نادرست از جمعیت ایـــران پیش از شـــروع جنگ اول جهانی شـــرح خواهیم داد. سپس به بررســـی گزارش‌های وزارت خارجه آمریکا درباره جمعیت ایران خواهیم پرداخت و نشـــان خواهیم داد حداقـــل ۱۰ میلیون نفـــر از ایرانی‌ها به دلیل قحطی و بیمـــاری در جنگ اول جهانی جان باختند و ۴۰ ســـال طول کشـــید تا ایران جمعیت سال ۱۹۱۴ خود را بازیابد. بدون شـــک، جنگ اول جهانی و قحطی سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹ بزرگ‌ترین فاجعه تاریخ ایران و شاید بزرگ‌ترین نسل‌سوزی قرن بیستم بود.

■ تحریف جمعیت ایران

برای مقامات آمریکایی که پیش از جنگ اول جهانی در ایران خدمت می‌کردند کاملاً روشـــن بود که روس‌ها و انگلیســـی‌ها تلاش می‌کنند جمعیت ایران را خلاف واقع و کمتر از آنچه بود نشان دهند. «دبلیو مورگان شوستر» مدیرکل مالیه ایران در این باره می‌نویســـد: «آمار بســـیار غلطی از جمعیت ایران ارائه شده است؛ به نظر می‌رسد یک به اصطلاح سرشماری قدیمی که در حدود ۶۰ سال پیش صورت گرفته مبنای آمار و ارقام اندکی باشد که در برخی کتاب‌ها داده شـــده و عموماً مورد قبول خارجی‌هاســـت. در واقع از آن زمان تا کنون هیچ سرشـــماری‌ای در ایران صورت نگرفته است ولی اروپاییانی که با اوضاع ایران آشنا هســـتند جمعیت این کشور را بین ۱۳ تا ۱۵ میلیون نفر بـــرآورد می‌کنند». یک نمونه عالی از تلاش روس‌ها برای کمتر نشـــان دادن جمعیت ایران مقاله‌ای است که ا.ل‌ای سوبوتسینسکی در ســـال ۱۹۱۳ منتشر کرد که بخشی از آن در کتـــاب [چارلـــز] عیســـوی آورده شـــده اســـت. سوبوتسینسکی می‌نویسد سال ۱۹۱۰ یکصد شهر کوچک و مرکز شـــهری در ایران وجود داشت که بزرگ‌ترین‌شان تهـــران با ۳۵۰ هزار نفر و تبریز با ۳۰۰ هزار نفر جمعیت بودند. علاوه بر این، مجموع جمعیت ۲۰ شهر بزرگ ایران در حدود ۱/۲۸ میلیون نفر بود. او همچنین می‌نویســـد نسبت جمعیت شهری به کل جمعیت حداکثر ۱۲ درصد بود و دلایـــل آن را اینگونه توصیف می‌کنـــد: «در ایران، کارخانه‌ای وجود ندارد که تمرکز آنها در شهرها درآمدی برای جمعیت مهاجر به شهر تولید کند و موجب تجمع جمعیت در شـــهرها شود؛ علاوه بر این، شهرهای ایران از لحاظ خدمات و امکانات رفاهی امتیاز چندانی بر روستاها ندارند، ضمن اینکه در این کشور عامل مهم رشدی که در شهرهای اروپایی وجود دارد، یعنی بانک‌های اعتباری که مردم بتوانند وام املاک شهری از آن دریافت کنند، دیده نمی‌شود و سرانجام اینکه در ایران، هنوز وقت آن نرسیده است که به لطف پیشرفت‌های مختلف، تولید مواد غذایی به درصد کمتری از نیروی کار احتیاج داشته باشد، بنابراین در زمانی که در چندین کشور جهان، یک‌چهارم جمعیت در شهرها تمرکز دارند، در ایران، جمعیت شهری بیشتر از ۱۲ درصد کل جمعیت نیست». با وجود این، او به طرز عجیبی بدون هیچ استدلال منطقی نتیجه می‌گیرد جمعیت ایران در ســـال ۱۹۱۰ در حدود ۱۰ میلیون نفر بوده اســـت. با حســـاب و کتاب او، جمعیت شهری ایران در سال ۱۹۱۰ حداقل ۲ میلیون نفر بوده اســـت؛ بدین معنا که ۸۰ شهر باقیمانده حداقل جمعیتی برابر با ۸۰۰ هزار نفر داشته‌اند. علاوه بر این، می‌دانیم برخی از به اصطلاح روستاهای مورد اشاره سوبوتسینسکی واقعاً شهرهای کوچکی با ۱۰ هزار نفر جمعیت یا بیشتر بودند. یکی از اینها «روستا»ی تفت بود. سوبوتسینسکی توضیح می‌دهد: «اکثر روستاها چند خانوار بیشـــتر ندارند، هر چند گاه روستاهای بزرگی هم می‌توان پیدا کرد، مثلاً تفت (در نزدیکی یزد) که نزدیک به ۱۰ هزار نفر مرد و زن در آن زندگی می‌کنند». اگر همان نســـبت ۱۲ درصد را برای جمعیت شهری ایران در نظر بگیریم، با توجه به اینکه سوبوتسینسکی جمعیت شهری ایران را ۲ میلیون نفر عنوان کرده اســـت، به رقم بســـیار محافظه‌کارانه ۱۶/۷ میلیون نفر در سال ۱۹۱۰ می‌رسیم که تقریباً با ۱۷ میلیـــون نفری که در گزارش وزیرمختار آمریکا در ایران آمده همخوانی دارد. نحوه تلاش مورخان انگلیسی برای «ثابت کردن» این نکته که جمعیت ایـــران در ســـال ۱۹۱۰، حـــدود ۱۰ میلیـــون نفر بوده اســـت، نشان می‌دهد انگلیسی‌ها حاضرند برای تحریف آمار جمعیت ایران تا کجا پیش برونـــد. «جولیان باربر» در مقاله‌ای که سال ۱۹۶۸ منتشر کرد، ابتدا ۲ برآورد از جمعیـــت ایـــران در دوره ۱۹۰۰ تا ۱۹۶۶ ارائه می‌دهد. نخســـتین برآورد او برگرفتـــه از یافته‌های مهدی امانی، استاد جمعیت‌شناسی دانشگاه تهران است که به روش «پسروی معکوس» محاسبه شده است. نقطه شـــروع محاسبات سرشماری جمعیت ســـال ۱۹۵۶ (۱۸/۹۷ میلیون نفر) اســـت. برای دوره ۱۹۰۰ تـــا ۱۹۵۶، ســـه مقطـــع مجزا با نرخ رشـــد جمعیت سالانه متفاوت فرض شده است: ۱۹۲۵-۱۹۰۰ (۰/۲ درصـــد)، ۱۹۴۵-۱۹۲۶ (۱/۵درصـــد)، و ۱۹۵۶-۱۹۴۶ (۲/۵ درصد). امانی با استفاده از روش «پیش‌بینی معکوس» و آمار مربوط به ســـال ۱۹۵۶ و ملحوظ کردن نرخ‌های متفاوت رشد جمعیت به مقاطع سه‌گانه به رقم ۱۰/۹۴ میلیون نفر در ســـال ۱۹۱۱ می‌رسد. برآورد دوم با روش «میزان ثابت جمعیت» محاسبه شده است که در آن شـــمار تخمینی موالید در دوره‌های ۵ ساله و امید به زندگی برابر با ۳۰ سال در نظر گرفته شده است. طبق این روش، جمعیت ایران در سال ۱۹۱۱ حدود ۱۲/۱۹ میلون نفر بوده است. باربر سپس برآورد خود را ارائه می‌دهد که مدعی است «نزدیک‌ترین رقم ممکن به حقیقت است». برآورد او برای ســـال ۱۹۱۰ نزدیک به ۱۰/۶۶ میلیون نفر است که سال ۱۹۱۴ به ۱۰/۸۹ میلیون نفر افزایش می‌یابد. روش او برای محاســـبه جمعیت «پیش‌بینی معکوس» اســـت. با وجود این، او از ارقام «تعدیل‌شـــده» سرشماری سال ۱۹۵۶ (۲۰/۳۸ میلیون نفر) و نرخ‌های رشد فرضی متفاوت برای دوره‌های مختلف استفاده می‌کند. مثلاً باربر فرض می‌گیرد که نرخ رشد جمعیت در سال‌های ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۹ در حدود ۰/۷۵درصد در ســـال بوده که به قول خودش «هم از لحاظ تاریخی و هم جمعیتی قابل قبول اســـت». دلیل اصلی او برای استفاده از نرخ فوق این است که «شیندلر سیاح چنین رقمی را برای سال‌های ۱۹۱۰-۱۸۷۵ ذکـــر کرده بود» که متعاقبـــاً در کتابچه محرمانه ســـال ۱۹۱۹ وزارت خارجه درباره ایران وارد شده است. با وجود این، بسیار جالب‌توجه و روشنگر است که جولیان باربـــر در برآوردهایش از جمعیت ایران که مدعی اســـت «نزدیک‌ترین رقم ممکن به حقیقت است» هیچ اشاره‌ای به قحطی بزرگ سال‌های ۱۹۱۹-۱۹۱۷ نمی‌کند. او حتی ذکری از آن هم نمی‌کند! به نظر می‌رسد این نویسنده هیچ اطلاعی از این واقعه ندارد. علاوه بر این، کاملاً روشن است وزارت خارجه انگلیس در «کتابچه» ســـال ۱۹۱۹ درباره ایران سعی کرده قحطی بزرگ ۱۹۱۹-۱۹۱۷ را لاپوشانی کند، بنابراین مسلم است هیچ اشاره‌ای به قحطی بزرگ در آن نشده باشد، چون اگر شده بود حتماً در محاسبات باربر در نظر گرفته می‌شد. والاس اسمیت موری، کاردار آمریکا معتقد اســـت این قحطی موجب مرگ یک‌سوم جمعیت ایران شد. حتی منابع انگلیســـی نظیر ژنرال دنسترویل، سرگرد دانوهو و ژنرال سایکس نیز نوشته‌اند این قحطی جان بسیاری از ایرانی‌ها را گرفت.

■ گزارش‌های وزارت خارجه آمریکا درباره جمعیت ایران/ ۱۹۲۰- ۱۹۰۰

ژانویه ۱۹۰۰، وزارت خارجه آمریکا به ســـفارتش در تهران دستور داده بود گزارشی درباره جمعیت ایران تهیه کند. پاســـخ هربرت ام. باون، وزیرمختار وقت آمریکا، ۱۵ مارس ۱۹۰۰ ارســـال شـــد: «احتراماً بدینوسیله دریافت بخشنامه ۲۰ ژانویه ۱۹۰۰ با موضوع سرشماری در ایران تایید می‌گردد. در پاســـخ احتراماً به عرض می‌رســـاند تا به‌حال هیچ سرشـــماری نفوسی در ایران صورت نگرفته است، بنابراین هیچ آمار معتبر و موثقی در این‌باره وجود نـــدارد. با وجود این، از مشـــاهدات ســـیاحان، محققان و دیگران که برآوردهای‌شـــان به طور کلی همخوانی دارد، چنین برمی‌آید که جمعیت کنونی ایـــران در حدود ۱۲ میلیون (۱۲،۰۰۰،۰۰۰) نفر باشد. یادداشتی که به پیوست ارسال شده است، آمار تقریبی جمعیت‌های تشکیل‌دهنده را نشان می‌دهد». این آمار به قرار زیر بود: مسلمانان ۱۱/۹ میلیون نفر، یهودیان ۵۰۰۰۰ نفر، ارمنی‌ها و نسطوری‌ها ۴۰۰۰۰ نفر، زردشتی‌ها ۵۰۰۰ نفر و اتباع خارجی ۱۵۰۰ نفر. لازم به ذکر اســـت برآورد سفارت آمریکا از جمعیت ایران در سال ۱۹۲۰ در حدود ۱۰ میلیون نفر بود؛ بدین معنا که نه فقط جمعیت ایران در این سال ۲ میلیون نفر کمتر از سال ۱۹۰۰ بود، بلکه جمعیتی که باید در این ۲۰ ســـال اضافه می‌شد نیز کاملاً از بین رفته بود. چارلز ولز راسل، وزیرمختار آمریکا در ایران، در یکی از گزارش‌های خود اطلاعات بسیار ارزشمندی درباره جمعیت تهران و ایران در ســـال ۱۹۱۰ ارائه داده اســـت. او در گزارش ۱۱ مه ۱۹۱۰ خود می‌نویسد: «طبق اطلاعیه‌ای که دریافت کرده‌ایم، مقامات ایران مشغول سرشماری نفوس در تهران هســـتند. کارمند مترجم ما می‌گوید احتمالاً آمار نهایی کمتر از شمار واقعی جمعیت خواهد بود، زیرا برخی مردم نـــادان گمان خواهند کرد برای اخذ مالیات سرشـــماری می‌شـــود. او جمعیت کنونی را حدود ۳۰۰ هزار نفر برآورد می‌کند و می‌گوید ســـال ۱۸۷۲ همیـــن جمعیت حدود ۱۰۰ هزار نفر بوده است. یک خارجی دیگر بر اســـاس مصرف نان، جمعیت را بیـــن ۳۵۰ تا ۴۰۰ هزار نفر تخمین می‌زند، زیرا نانوایی‌ها کم و بیش تحت نظارت دولت قـــرار دارنـــد. به اعتقاد ایرانی‌هـــا، جمعیت کشـــور به مراتب کمتر از رقم واقعی برآورد شـــده است و یکی از آشـــنایان باهوش من میزان جمعیت را ۱۷ میلیون نفر می‌داند». با فرض اینکه جمعیت ایران در ســـال ۱۹۰۰ قریب به ۱۲ میلیون نفر بوده است و حتی با فرض نرخ رشدی برابر با ۲/۵ درصد در ســـال، در طول سال‌های ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۰، جمعیت ایران در سال ۱۹۱۰ باید ۱۵/۴ میلیون نفر بوده باشـــد که همان رقمی است که شوستر داده است. علاوه بر این، رقم ۱۷ میلیون نفری را که راسل ذکر کرده است می‌توان با اســـتفاده از یک منبع دیگر نیز تایید کرد: این رقم تقریباً با ۱۶/۷ میلیون نفری که از اطلاعات استخراج شده از مقاله سوبوتسینسکی به دست آوردیم یکی است. بنابراین به جرأت می‌توان گفت جمعیت ایران در ســـال ۱۹۱۰ نزدیـــک به ۱۷ میلیون نفر بوده اســـت و در طول دهه انقلاب مشـــروطه (۱۹۱۰-۱۹۰۰) ایران شاهد رشد ســـریع جمعیت بود که اگر بگوییم از ۱۲ میلیون نفر به ۱۷ میلیون نفر افزایش یافته، رشـــدی برابر با سالانه ۳/۵ درصد داشـــته اســـت. علاوه بر این، کاملاً مشخص است این رشد سریع جمعیت تا زمان شروع جنگ اول جهانی ادامه داشـــت. راسل بعد از ۵ سال سکونت و سیاحت در ایـــران، در گزارشـــی درباره روابـــط روس و ایران به تاریخ ۱۱ مارس ۱۹۱۴ می‌نویســـد: «ایران بـــه اندازه مجموع مساحت اتریش، فرانسه و آلمان وسعت و جمعیتی بالغ بـــر ۲۰ میلیون نفر دارد». او در گزارش دیگری مورخ ۱۴ ژوئن ۱۹۱۴ از شرکت پرتعداد رأی‌دهندگان در انتخابات مجلس ســـوم خبر می‌دهد و به «اهمیت تلاش انقلابی ۲۰ میلیون آریایی در ایران» اشـــاره می‌کند. میلســـپو، مدیرکل مالیه ایران می‌نویسد: «سرشماری‌های نیم‌بندی در گذشـــته صورت گرفته است و دولت هم اینک به فکر یک سرشماری کامل در کل کشور است». البته ۲۱ سال دیگر وقت لازم بود تا یک سرشماری کامل صورت بگیرد؛ تا سال ۱۹۵۶ هیچ سرشماری کاملی انجام نشد. آنهایی که سرنوشت ایران را در کنترل خود داشتند مسلماً اجازه چنین کاری را نمی‌دادند، چرا که مســـلماً توجهات را به تلفات ناشی از قحطی بزرگ جلب می‌کرد. ۲ سال بعد در سال ۱۹۲۷، میلسپو از ایران رفته بود؛ آن هم بدون هیچ تشریفاتی به دستور رژیم رضا شاه پهلوی.

■ تلفات جانی وحشتناک و مشاهدات پایانی

با فرض اینکه جمعیت ایران در ســـال ۱۹۱۰ بالغ بر ۱۷ میلیون نفر و نرخ رشد جمعیت آن ۳/۵ درصد بوده باشد، جمعیت ایران در سال ۱۹۱۹ باید ۲۳ میلیون نفر می‌بود ولی جمعیتی که کالدول گزارش می‌کند فقط ۱۰ میلیون نفر است و برآورد باربر نیز آن را ۱۱ میلیون نفر عنوان می‌کند، بدین معنی که احتمالاً ۱۲ تا ۱۳ میلیون نفر یا ۶۰ درصد جمعیت ایران نیست و نابود شدند. حتی با فرض ۲ درصد نرخ رشـــد ســـالانه بـــرای جمعیت در سال‌های ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۹ که مسلماً طبق شواهد تجربی نرخ موجهی نیست، جمعیت ایران در سال ۱۹۱۹ حداقل باید ۲۰ میلیون نفر می‌بود، یعنـــی ۲ برابر آمار گزارش شـــده از سوی کالدول و باربر. بنابراین کاملاً واضح است بیـــن ۱۰ تا ۱۳ میلیون نفر ایرانی به علت گرســـنگی و بیماری جان باختند. کاهش جمعیت تهران روشنگرترین و مهم‌ترین شاخص قربانیان قحطی است. جمعیت تهران حداقل ۵۰۰ هزار نفر بود. طبق گزارش کالدول، جمعیت تهران در سال ۱۹۲۰ بالغ بر ۲۰۰ هزار نفر می‌شد که باز هم نشان از کاهش ۶۰ درصدی دارد؛ میلسپو جمعیت تهران را در ســـال ۱۹۲۵ در حـــدود ۲۵۰ هزار نفر ذکر کرده است، در حالی که رابرت دبلیو ایمبری، نایب‌کنسول آمریکا حتی به رقمی کمتر قائل است؛ او جمعیت تهران را در سال ۱۹۲۴ صدوپنجاه هزار نفر می‌داند. یکی دیگر از شاخص‌های تلفات قحطی کمبود واقعی نیروی کار در مناطق روســـتایی و تأثیر آن بر صنعت فرش‌بافی ایران است. قحطی ســـال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹ در ایران یکی از بزرگ‌ترین قحطی‌های تاریخ و بدون شک بزرگ‌ترین فاجعه تاریخ ایران اســـت. مسلماً درک تاریخ ایران بعد از جنگ بزرگ بدون آگاهی از این قحطی بدرســـتی قابل فهم نخواهـــد بود. یافتن فجایع تاریخـــی دیگری که با قحطی بزرگ ایران برابری کند بسیار دشوار است. در این میان یک نکته بدیهی است و آن اینکه ایران «بی‌طرف»، بزرگ‌ترین قربانی جنگ اول جهانی بود. تلفات هیچیک از کشورهای متخاصم، چه از لحاظ نسبی و چه مطلق، با تلفات ایران حتی قابل مقایسه هم نبود.

منبع: دکتر محمدقلی مجد، انگلیس و اشغال ایران در جنگ اول جهانی، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی

روزنه

هویت انقلابی و مادر مذاکرات

مرتضـــی ســـویلمی*: این روزهـــا موضوع مادر مذاکرات و عزت انقلابی به مســـاله‌ای محوری یا حداقل قابل توجه در عرصه سیاست خارجی ایران تبدیل شـــده اســـت. مقام معظم رهبری پنجشـــنبه ۱۲ مـــرداد ۹۶ در مراســـم تنفیذ، خطـــاب به رئیـــس دولت دوازدهـــم فرمودند: «همـــت خـــود را متوجـــه اســـتقرار عدالت و جانبـــداری از محرومان مســـتضعف و اجرای احکام اسلام ناب و تقویت وحدت و عزت ملی و توجه بـــه توانمندی‌ها و ظرفیت‌های عظیم کشور و صراحت در بزرگداشت ارزش‌ها و مبانی انقلاب اســـلامی کنید... کار قـــوی و جهادی و حساب‌شـــده در حوزه‌های فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی... در زمینه حفظ هویت اسلامی و انقلابی باید روزبه‌روز قوی‌تر و عمیق‌تر بشوید؛ این پاســـخ دشمنی‌های دشـــمن است». باید گفت هدف رهبر انقلاب از بیان ضرورت حفظ هویت اسلامی و انقلابی این است که جامعه‌ای کـــه در یک فضای جنگ نـــرم قرار می‌گیرد و ممکن است نخبگان آن از ادبیات سازشکارانه برخوردار شوند که زمینه بازتولید اقتدار جهان غـــرب را در فضای نفوذ ایجاد می‌کنند، در این شرایط و فضا یک نوع بازدارندگی خواص جامعه لازم اســـت. با این مقدمه بایـــد بپذیریم حوزه سیاست خارجی جدا از فضای سیاست داخلی نیست و بسیاری از نظریه‌پردازان اعتقاد دارند سیاست خارجی با ابزارها و قالب‌های گفتمانی متفاوتی، ادامه سیاســـت داخلی است. هویت، ارزش‌ها و هنجارها از اصلی‌ترین عناصر سازنده منافع کشـــورها در عرصه سیاست خارجی و مناســـبات بین‌المللی هستند و هرگونه تغییر در آن می‌تواند به تغییر در اولویت‌بندی منافع و نوع رویکرد و جهت‌گیری سیاســـت خارجی بینجامد. نظام سیاسی که دارای هویت اسلامی، ملی یا انقلابی اســـت در فضـــای منطقه‌ای یا بین‌المللی ممکن است با هویت‌های متفاوتی برخـــورد کند کـــه در آن شـــرایط در وضعیت مقاومت قرار می‌گیرد، بنابراین وقتی صحبت از هویت انقلابی در حوزه سیاست خارجی است ۲ حوزه اســـتقلال و هویـــت را در بر می‌گیرد. باید به سازوکارهای افزایش‌دهنده قدرت ملی معطوف شد؛ اینکه میزان وابستگی به دیگران را کاهش داد تا خودآگاهی رشد یابد و در نهایت خوداتکایی و اعتماد به نفس بومی حاصل شود که یکـــی از کلیدواژه‌های مهم رهبر انقلاب با عبـــارت «تقویت وحدت و عـــزت ملی و توجه به توانمندی‌ها و ظرفیت‌های عظیم کشـــور» رمزگذاری شده و در این شرایط نظام سلطه روز به روز تحریم‌های جدیدی برای محدودسازی ما ایجاد می‌کند و الگوهای تهاجمی را برای ما در پیش می‌گیرد. رونمایـــی از مادر مذاکرات به جای مقابله با مادر تحریم‌ها بدون توجه به هویت اسلامی و انقلابی اشتباه است. نخبگان لازم اســـت بیانـــات معظم‌له را رمزگشـــایی و راه‌های اجرایی کردن آن را آماده کنند، زیرا به تعبیری «مادر مذاکرات» و «مادر تحریم‌ها» هر دو اسب تروا (Trojan horse یا به طور ساده Trojan) و بازتولید یکی از مهم‌ترین بدافزارها و ابزارهـــای مهندســـی اجتماعـــی (Social Engineering) در دیپلماســـی نوین پس از جنگ سرد هستند که سرزمین اتحاد جماهیر سوسیالیستی شـــوروی را آلوده کرده بود. پس باید با عبرت از گذشـــته، روی تولید و اشتغال مبتنی بر راهبرد اقتصاد مقاومتی متمرکز شویم و کارها بر این اساس برنامه‌ریزی و دسته‌بندی شـــود و ان‌شـــاءالله در پایان سال موفقیت‌های چشمگیر و محسوسی پیش خواهد آمد.

*کارشناس ارشد روابط بین‌الملل

@vatanemrooz
درشبکه‌های اجتماعی

سلام وطن
۶۶۴۱۳۹۴۲

پیامک خوانندگان
۱۰۰۰۲۲۳۱
دریافت پیام‌های شما از سراسر کشور